



یا حضرت امیر

✽ حسین رضوی فرد «حر»

با این شراب تلخ، توانت چه می‌شود؟
 بلغورهای ورد زبانت چه می‌شود؟
 هر کس که خطِ سرخ تو را خواند پیر شد
 ای پیر مرد! نسل جوانت چه می‌شود؟
 یوسف عزیز مصر شد این کافی است نه؟!
 یعقوب! باقی پسرانت چه می‌شود؟
 این گله‌های گرگ تو را نیز می‌درند
 تکلیف گوسفند و شبانت چه می‌شود؟
 شمشیر بسته‌ای که شب از نیمه بگذرد؟
 وقتی بلال مرد اذانت چه می‌شود؟
 گفتیم امان بده که خدا قهر می‌کند
 حالا بریده‌اند امانت چه می‌شود؟
 گیرم قلم شود همه‌ی پا و دست‌ها
 تعبیر خون دور دهانت چه می‌شود؟
 با من بگو عزیز، در این خنده‌های تلخ
 پس گریه‌ی امام زمانت چه می‌شود؟
 یا حضرت امیر! کجایی؟ نگاه کن!
 خلخال سبز پای زبانت چه می‌شود!



پرواز

● شیمای شیبانی

من صدای حق‌گریه‌ها را
 از آسمان ابری شنیده‌ام
 دلتنگ نفس‌های خسته‌ات شده‌ام
 چقدر شاعرانه برای نگاه تو
 درون وسعت قلب تو جان سپرده‌ام
 نگو نمی‌دانی
 دریا به وسعت اشک‌های من است و ابر
 از زمین خاکی دل
 - به آسمان رسیده است
 کوه وجود تو سخت
 به قلبم نشسته است
 تا دلم به هوای دیگری نگشاید، پر
 دل زمین من
 به هوای بال‌های گشوده‌ی تو پرید
 نبند بال‌هایت را
 به اوج باید رفت
 از این زمین خالی و مبهم
 دور باید شد
 پرواز باید کرد
 آسمان نگاهت را بگشا
 در آن پرنده خواهیم شد



فاطره

✽ عاطفه احمدی

تو اگر با من هم آوا می‌شدی
 خاطرات روزهایی که گذشت
 تو اگر با من هم آوا می‌شدی
 می‌گرفتی تو اگر دست مرا
 می‌ریاید خواب را از دیده‌ام
 آه بعد از سالها آن خاطره
 در غروبی پریها و عجیب
 خواستم بگریزم از این عاشقی
 مثل موجی وحشی و بیخود ز خود
 عشق این جادوگر دیرینه سال
 دانه‌های شرم را از گونه‌ام
 فارغ از آوازه‌های نام و ننگ
 وای مثل بوسه‌ی باد خزان
 کاش می‌شد چاره‌ای سازم که آن
 ای دریا قدر من نشناختی
 من غریبه با غم و اندوه و درد
 کی رود از یاد من آن خاطره
 از تو ای زیبای بی‌احساس من
 بعد از آن طوفان بی‌مهری تو
 خواستم پنهان کنم اما نشد
 شعر من رنگ پریشانی نبود
 قصه‌های تلخ ویرانی نبود
 من کجا رسوای مردم می‌شدم
 من کجا در انزوای گم می‌شدم
 غصه‌ی پنهانی و دیرین من
 می‌خزد در خاطر غمگین من؛
 نغمه‌ی عشقم به نامت ساز شد
 عشق پر آشوب تو آغاز شد
 جذبه‌ی ماهت اسیرم کرده بود
 بیخود و مست و دلیرم کرده بود
 می‌ستردم با دو دست ناتوان
 من تماشای تو کردم بی‌امان
 بوسه‌ی عشقت زمن جان می‌گرفت
 بی‌وفایی تو پایان می‌گرفت
 عاشقت بودم ولی راندی مرا
 در جنونستان تو بنشاندی مرا
 روز رؤیایی که من دل باختم
 از تو، آری از تو من بت ساختم
 بر کویر عشق می‌بارم هنوز
 شوق دیدار تو را دارم هنوز

علی (ع)

● سعید بیابانگی

چاه، تنها محرم اندوه پنهان علی
 ماه، تنها شاهد چشمان گریان علی
 ماه و خورشید - این سخاوت پیشگان روز و شب -
 سکه‌ی ناچیزی از کسکول احسان علی
 شب که سر تا پاش راز است و نیاز و روشنی
 معتکف بوده‌ست عمری در شبستان علی
 کی طراوت داشتید؟ ای دشت‌ها! ای نخل‌ها!
 تن نمی‌شستید اگر در زیر باران علی
 روشنای ناب شد، بر مسند عزت نشست
 ماه تا افتاد در چاه زنخدان علی
 می‌شود سرخیل انبوه بیابان گردها
 عقل اگر لختی بیایزد به دامان علی
 نا تراز آمد به چشمانم ترازوهای تان
 تا که سنجیدم عدالت را به میزان علی
 مرگ چون در یوزگان چشم انتظار و ملتمس
 ریخت جان را پیش او فرق گل افشان علی
 خوش به اقبال من عاشق که هر شب تا به صبح
 چون چراغ لاله سوزم در بیابان علی



قطره اشک

◆ زینب محمدی طلب
 ای کاش زمانی که روز وداع تو و من رسید و زمانی که برای لحظه‌ی آخر در
 چشمان هم نگاه کردیم، آن اشک از چشمانت جاری نمی‌شد.
 اهم اکنون در ذهن من خاطره‌ای جز آن اشک باقی نیست.
 ای کاش آن لحظه که دست خداحافظت را بالا بردی و برای من تکان دادی
 و رفتی، خاطراتت را هم با خود می‌بردی.
 او قبل از وداعت می‌گذاشتی بوسه‌ی خداحافظی را بر روی گونه‌هایم بنشانم
 تا مانند آن اشکی که جاری شد در ذهنمان باقی بماند.
 ای کاش زمان به عقب برمی‌گشت تا باز هم مثل قبل در کنار هم بمانیم.
 ای کاش...



کاش آرزوها

○ ساره غلامان

ای کاش تو را ندیده بودم
 ای کاف سفید آرزوها
 رفتی و غمت نشسته بر دل
 ای مایه‌ی بزم و گفتگوها
 رفتی و مرا شکسته کردی
 در غربت این سیاهی شب
 نفرین به ستاره‌ای که نمس است
 در سایه‌ی شامگاهی شب
 برگرد و بیا مرا صدا کن
 من منتظر تو می‌نشستم
 جای تو مقدر سرد و فالپیست
 من جای تو را چگونه بینم

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

